درس کرم ابریشم

نویسنده و تصویرگر: طاهره عرفانی

مادر زهرا یک شیشه کوچک که مقداری تخم کرم ابریشم داشت، به زهرا داد و گفت: از این شیشه تا بهار مراقبت کن. زهرا شیشه را روی طاقچه اتاق گذاشت. نزدیک بهار که شد، زهرا دید توی شیشه خط‌های باریک مشکی تکان می‌خورند. شیشه را به مادرش نشان داد. مادرش گفت: کرم‌های ابریشم سر از تخم درآوردند. آن‌ها را در کارتن گوشه حیاط بگذار و هر روز چند برگ درخت توت برایشان بریز که گرسنه نمانند. زهرا همین کارها را کرد. کرم‌ها هر روز بزرگ‌تر و سفیدتر می‌شدند. اما یک روز صبح کرم‌ها دیگر در کارتن نبودند. به جای کرم‌ها بقچه‌های سفید و صورتی رنگی شبیه بادام توی کارتن بود. زهرا به مادرش گفت: کرم‌ها نیستند! مادرش گفت: آن‌ها توی پیله‌های‌شان رفتند. زهرا گفت: توی پیله چرا؟ مادرش گفت: شاید چون در تنهایی بهتر می‌شود فکر کرد. چند روز بعد یک پروانه کرم ابریشم از پیله‌اش بیرون آمد و به طرف درخت توت پرواز کرد. زهرا سراغ جعبه رفت و در جعبه مقداری دانه‌های مشکی دید. آن‌ها را توی همان شیشه که مادرش اول به او داده بود، ریخت. مادر گفت: آفرین دخترم، چه خوب یاد گرفتی. دیدی کرم ابریشم در تنهایی تبدیل به چه پروانه قشنگی شد. تازه تخم‌های قشنگی هم گذاشت.

زهرا گفت: امروز از کرم‌های ابریشم یاد گرفتم که در تنهایی هم می‌توانم کارهای بزرگ و مفیدی انجام دهم.